

مروری بر آرای امام خامنه‌ای پیرامون ضرورت علوم عقلی برای حوزه‌ها

فلسفه در انسان اخلاق به وجود می‌آورد!

فلسفه مهجور است

فلسفه هم اگرچه در حوزه‌ها رایج است، اما در حقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا که به شکل ساعت‌نگاری پیش می‌رود و ساعت به ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود و از ماده‌ی فلسفه‌ی موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احياناً اگر نقطه‌ی مثبتی در آن‌ها هست، از آن نقطه مثبت استفاده کنیم. فلسفه ما این‌طوری پیشرفت می‌کند؛ و الا در حد شناخت افکار و کلامات بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه کار دارد می‌شود. بایستی پی‌درپی کارهای جدید، افکار جدید، روشها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود.

توجه به کلام جدید در حوزه

کلام جدید هم به همین ترتیب است. امروز مباحث کلامی که برای دفاع از عقاید دینی مطرح است، غیر از مباحث آن وقت‌هاست. چه کسی حالا شبهه «ابن کمونه» را مطرح می‌کند؟ امروز شبهات فراوانی در عالم ذهنیات و معارف بشری هست. حوزه‌های علمیه باید این شبهات و راه مقابله با آن‌ها را بدانند و در مقابل فلسفه‌ها و گرایش‌ها و مذہب‌ها، همیشه یک حالت بُرندگی و تهاجمی داشته باشند. پس، این رشته‌ها باید در حوزه‌ها مورد توجه قرار بگیرد و متخصصانی در این علوم تربیت بشوند و حوزه به چشم بی‌اعتنایی به اینها نگاه نکند. در گذشته اگر کسی می‌خواست در حوزه مقام علمی پیدا کند، بایستی به تفسیر نمی‌پرداخت! یک آقای ملای محترم عالمی فرضاً اهل تفسیر باشد و مردم از تفسیر او استفاده کنند، بعد برای خاطر آنکه این درس موجب می‌گردد او به بی‌سوادی شهره بشود، این درس را ترک کند! شما را به خدا این فاجعه نیست؟! باید عکس این باشد؛ یعنی بگویند آقای فلانی، متخصص و استاد بزرگ تفسیر است؛ ایشان متخصص در فلسفه است؛ ایشان متخصص در کلام است؛ ایشان متخصص در تاریخ است؛ یعنی باید عنوانی در حوزه باشد. این‌طور چیزها باید در حوزه ارزش پیدا بکنند؛ کما اینکه در گذشته هم از این چیزها بوده است.

همه نباید فقیه شوند!

در همین زمان خود ما، مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در حدی بود که اگر منحصر به فقاہت می‌شد، یقیناً به مرجعیت تقلید می‌رسید. ایشان از علمای زمان خودش، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود؛ اما فقاہت را به کسانی سپرد که مشغول فقاہت بودند. آن زمان در قم مرحوم آیت‌الله بروجردی با آن عظمت، و اساتید بعد از آن بزرگوار، مشغول کار فقاہت بودند؛ اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رکنی شد، و بعد از آنکه در قم هیچ نشان قابل توجهی از فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد. البته قبل از ایشان امام فلسفه می‌گفتند، لیکن در دایره محدودی و با شاگردان مخصوصی؛ اما ایشان گسترش داد، درس را وسیع کرد و عمرش را به فلسفه صرف نمود. حوزه‌ها باید این‌طور باشند. این‌گونه نباشد که همه باید رشته فقاہت را بگیرند؛ نخیر، طلبه باید بداند که اگر رشته تاریخ یا تفسیر یا فلسفه یا کلام یا علوم قرآن یا بقیه علوم اسلامی را پیمود، ارزشی در انتظار اوست و ارزش‌گذاری مناسبی می‌شود.

(آغاز درس خارج فقه (1370,06,31)

در فلسفه استاد غریب

... در داخل کشور ما مثلاً «فیاض لاهیجی» را که يك فیلسوف است، چه کسی می‌شناسد؟ اصلاً نمی‌خواهم او را با «کانت» و «دکارت» و امثال این‌ها مقایسه کنم. «مللاً صدر» را هم که معروف است، به قدر «کانت» نمی‌شناسند؛ چه برسد به «فیاض لاهیجی!» ما که در فلسفه از آن‌ها عقب تر نیستیم؛ ما که در فلسفه استاد غریبیم. همه قبول دارند که در فلسفه، شرق استاد غرب است و ایران جزو پیشروان فلسفه در دنیاست؛ کسی که دیگر در این بحث ندارد. ... درعین حال فلان فیلسوف نصفه‌کاره ناقص غربی، با شرح حالش، تماماً در همه مراحل معرفت عمومی در اینجا حضور دارد؛ در حالی که يك فیلسوف ایرانی، يك شاعر بزرگ ایرانی، يك عارف ایرانی، اصلاً شناخته‌شده نیست؛ حالا فقیه که هیچ!

(شروع درس خارج فقه (1373,06,20)

مجله فلسفی و افکار نو در حوزه

مجله‌ای مخصوص فلسفه باشد. يك مجله کلامی بحمد الله هست؛ منتها با تیراژ کم و غیر معروف. شاید خیلی از شما هم اسمش را نشنیده و آن را ندیده باشید؛ اما بنده بحمد الله دیده‌ام و از کسانی که مسئول این کار هستند تشکر می‌کنم. این‌طور باید باشد تا افکار نو در علوم اسلامی، روز به روز در حوزه علمیه مطرح شوند؛ و اهم از همه و مقدم بر همه، فقه است.

چطور می‌خواهید مقابله کنید؟

چقدر در زمینه فلسفه و کلام و کلام جدید و فلسفه دین و مباحث دین‌شناسی و سایر زمینه‌ها، مطلب نوشته‌اند و چقدر کار کرده‌اند! ممکن است همه این‌ها هم غلط باشد؛ اما بالاخره یک متاع فکر و موج فکری است که بخشی از فضای ذهن جامعه را اشغال خواهد کرد. شما در حال حاضر کجایید؟ چطور می‌خواهید با این‌ها مقابله کنید؟ کجاست آن «عبدالجلیل رازی قزوینی» که «النقض» مناسب این زمان را هم بنویسد و نه یک کتاب، بلکه ده‌هزار کتاب در این زمینه‌ها نوشته شود.

امروز دنیا، دنیای امواج است. با امواج و رایانه، همه مفاهیم از این طرف به آن طرف دنیا منتقل می‌شود. الآن دورترین کتابخانه‌های دنیا می‌توانند در ظرف مدت پنج دقیقه، مطالب کتابی را که در کتابخانه کنگره امریکا است، روی صفحه کاغذ خود چاپ کنند! این‌گونه، مطالب منتقل می‌شود. ما از این دنیا عقبیم؛ دیگر چرا این را منکر شویم؟! این یک عیب قطعی است که حوزه‌ی امروز ما، آن را دارد. (آغاز درس خارج فقه (1378,06,28)

فلسفه جزء لوازم حوزه‌هاست

امروز اهمیت حوزه‌های علمی فقط در این نیست که می‌توانند و می‌باید تبلیغ دین بکنند که البته این یکی از وظایف مهم و عمده است بلکه اهمیت بیشتر از آن، یا لاقلاً معادل اهمیت تبلیغ، اهمیت آموزش علمی و فنی و مبانی و معارف دینی است؛ اعم از فقهش، یا کلامش، یا فلسفه‌اش، یا بقیه علوم که احتیاج دارد در درجه بعد قرار گیرد. لذا اهمیت حوزه‌ها و اهمیت علمای دین و مدرسین علوم دینی و اهمیت کار و تلاشی که طلبه علوم دینی می‌کند، روزافزون است. البته در این زمینه که چه مباحثی را باید در حوزه‌ها اصل دانست، ما بارها مطالبی عرض کرده‌ایم؛ حالا هم عرض می‌کنیم: رشته‌های اصلی در حوزه‌های علمیه، به ترتیب، اول فقه است؛ دوم کلام است؛ و سپس فلسفه است. فقه، ستون فقرات حوزه‌های علمیه است؛ علم کلام، جزو پایه‌های حوزه‌های علمیه است؛ فلسفه، جزو لوازم حتمی حوزه‌های علمیه است. بایستی مدرسین خوب و کارآمد و طلاب علاقه‌مند و جوینده، این سه علم را بیاموزند و حوزه‌ها در این زمینه، گرم و پویانده و فعال و بانشاط حرکت کنند. در عین حال به این‌ها نمی‌شود اکتفا کرد؛ این‌ها فنون اصلی است؛ در کنار این‌ها علوم دیگری هست که باید با آن‌ها آشنا شد...

جریان فلسفی باید گسترش یابد!

در گذشته در حوزه قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای «طباطبایی» مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دوره اخیر، قم مرکز حوزه فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشرع، مواظب، دائم‌الذکر، متعبّد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ از آن قلندرما‌به‌های آن‌طوری نبوده است - البته جلسات خصوصی را کاری نداریم - مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آن‌ها را انکار کند؛ در عین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این‌طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه یک از تلامذه ایشان در قم و دیگر شهرستانها داشته باشیم. آقای طباطبایی فرد فعالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلد آقای «بروجردی» بودیم و الآن هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه می‌کنیم؛ اما بالاخره هرچه بود، نتیجه‌اش این شد. این نباید تکرار شود.

فلسفه اسلامی فقه اکبر است

فلسفه اسلامی... فقه اکبر است؛ پایه دین است؛ مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد. مرکز فلسفه هم باید حوزه علمیه باشد. یکی از بزرگترین خسارت‌هایی که ما کردیم، این بوده که مرکز فلسفه اسلامی از حوزه‌ی علمیه به مناطق مختلف منتقل شده است. بعضی از آقایان اساتید فلسفه، ماه رمضان پیش من بودند؛ می‌گفتند برخی از آقایانی که اصلاً اهلیت ندارند، در مساجد فلسفه تدریس می‌کنند و ناقص و سطحی و به عمق نرسیده و جوینده جوینده مطالبی را دست افراد می‌دهند. این‌ها خسارت است؛ ما نباید بگذاریم این کار ادامه پیدا کند.

قم باید قطب اصلی فلسفه باشد

من خدمت آقای «جوادی» و آقای «مصباح» هم به تفاریق مکرراً گفته‌ام باید کاری کنیم که قم از مرکزیت و مرجعیت فلسفه نیفتد و قطب اصلی فلسفه اسلامی همچنان باقی بماند. بنابراین در این زمینه هرچه شما تلاش کنید، بجا و بحق خواهد بود. همه باید تلاش کنند؛ مدیریت حوزه و اساتید فلسفه هم باید تلاش کنند. طلاب فلسفه را باید تشویق کرد.

اینکه گفته می‌شود امتیازات آخوندی و روحانی مال فقه‌است، نه مال فلاسفه و عرفا و متکلمین، امروز خیلی مثل سابق نیست. سابقاً «ملاً اسماعیل خواجویی» در اصفهان - که جزو تلامذه به واسطه‌ی ملاًصدرها بوده - با آن مقام علمی و عظمت، جرأت نمی‌کرده فلسفه تدریس کند. سرنوشت بعضی از اقران ایشان - مثل مرحوم «بیدآبادی» و دیگران - طوری برای این‌ها تجربه‌های تلخ درست کرده بود که جرأت نمی‌کردند فلسفه تدریس کنند. ملاً اسماعیل خواجویی، هم رجالی است، هم فقیه است، هم اصولی است و هم از بزرگان فلاسفه ماست. متأسفانه این‌ها شناخته‌شده هم نیستند.

فلسفه یک افتخار است

یکی از کارهایی که باید صورت گیرد، معرفی فلاسفه شیعه در دوره‌های مختلف است. متعلمین فلسفه ما هم این‌ها را نمی‌شناسند؛ چند نفر معروف را می‌شناسند. عرض می‌کردم این افراد از ترس جرأت نمی‌کردند اظهار فلسفه کنند. امروز این‌طور نیست؛ فلسفه یک امتیاز و یک افتخار است؛ نه فقط در چشم حوزوی‌ها، بلکه در چشم مردم هم همین‌طور است. بعضی‌ها که حتی اهل فلسفه هم نیستند، برای همین امتیازات ظاهری، ادعای استادی فلسفه می‌کنند. بنابراین، این‌طور هم فضا را مأیوس‌کننده نبینید که حالا مثلاً باید خود را فدا کنیم و وارد عرصه فلسفه شویم؛ نه، امروز فلسفه امتیاز دارد. با توسعه فضاهای دانشگاهی و با گسترش علم و معرفت در بین جوانان، امروز وقتی یک طلبه فاضل فلسفه‌خوان یا فلسفه‌دان در جامعه مطرح می‌شود، امتیاز احترام کسب می‌کند. به نظر من همین جریان را باید تقویت کرد. نگذارید حوزه از مرکزیت فلسفه بیفتد. در این زمینه هر کاری می‌شود کرد، باید انجام داد. شما که جوان هستید و نیرو و حوصله و نشاط دارید، امروز این بار بر عهده‌تان است.

نقص فلسفه ما

دو سه نکته در خصوص آموزش فلسفه و پژوهش فلسفی عرض می‌کنم... یکی مسأله‌ی امتداد سیاسی - اجتماعی فلسفه است که من مکرراً به دوستان گفته‌ام و الآن هم در تأیید فرمایش بعضی از آقایان عرض می‌کنم؛ منتها نه با تعبیر رنسانس فلسفی؛ نباید به این معنا مطرح شود. ما به رنسانس فلسفی. نقص فلسفه ما این نیست که ذهنی است - فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد - نقص فلسفه ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم، کم‌وبیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفه ی ما به‌طور کلی در زمینه‌ی ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند. شما بیایید این امتداد را تأمین کنید، و این ممکن است؛ کما اینکه خود توحید یک مبنای فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا إله إلا الله» فقط در تصورات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی‌ماند؛ وارد جامعه می‌شود و تکلیف حاکم را معین می‌کند، تکلیف محکوم را معین می‌کند، تکلیف مردم را معین می‌کند. می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریان‌های بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقه کلّ الاشياء»، از مبانی ملأ صدرها، - اگر نگوییم از همه‌ی این‌ها، از بسیاری از این‌ها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن، فلسفه‌های مضاف، فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد و، (این) یکی از کارهای اساسی است.

فلسفه و قرب الهی

فلسفه اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می‌کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفت درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه ما - مثل ابن سینا و ملأ صدرها - عارف هم بوده‌اند. اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه جدید - یعنی فلسفه ملأ صدرها - به‌خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می‌رساند؛ پالایش می‌کند و در انسان اخلاق به وجود می‌آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه ملامت‌دراست؛ یعنی راهی که ملأ صدرها آمده، راه درستی است. آن فلسفه است که انسان را وادار می‌کند هفت سفر پیاده به حج برود و به همه زخارف دنیوی بی‌اعتنایی کند. البته نمی‌خواهیم بگوییم هرکس در این دستگاه فلسفی قرار نداشته باشد، اهل دنیا است؛ نه، اما این راه خوبی است. راه فلسفه باید راه تدین و افزایش ارتباط و اتصال انسان به خدا باشد؛ این را باید در آموزش فلسفه، در تدوین کتاب فلسفی، در درس فلسفی و در انجمن فلسفه - همین که به آن اشاره شد - رعایت کرد. اهل فلسفه‌ای که ما قبلاً دیده بودیم، همه همین‌طور بودند؛ کسانی بودند که از لحاظ معنوی و الهی و ارتباطات قلبی و روحی با خداوند، از بقیه افرادی که در زمینه‌های علمی حوزه کار می‌کردند، بهتر و زبده‌تر و شفاف‌تر بودند.

رقیب‌سازی برای فلسفه اسلامی

به اعتقاد بنده، قرائن و شواهد نشان می‌دهد فلسفه‌هایی که در ایران رایج شد - و الآن هم اوج آن است - عادی نبود. خواستند برای فلسفه اسلامی رقیب درست کنند؛ لذا فلسفه‌های غربی را آوردند و ترجمه و ترویج کردند. با غفلت حوزه‌های علمیه‌ی ما تدریجاً کار به جایی رسید که هر وقت در محیط‌های دانشگاهی اسم فلسفه برده می‌شد - الآن هم تقریباً همین‌طور است - ذهن به سمت «کانت» و «هگل» و امثال این‌ها می‌رفت و تصور می‌شد اصلاً فلسفه محصول تفکر این‌هاست. زمانی که تفکرات مارکسیستی در ایران خیلی رواج داشت، یکی از قلم‌های عمده‌ی تبلیغاتی کمونیست‌ها کوبیدن منطق ارسطویی و منطق شکلی بود که در مقابل منطق دیالکتیک فحش محسوب می‌شد؛ می‌گفتند این‌ها طرفدار منطق ارسطویی‌اند! تا این حد فلسفه اسلامی و مبانی فلسفه اسلامی و از جمله منطق را ضد ارزش کرده بودند. این کار، حساب شده صورت گرفته است. البته نمی‌گوییم هر دانشجوی یا استادی وارد فلسفه جدید شد، لابد با «سی. آی. ای» ارتباط دارد؛ نه، اما این یک فکر اساسی شد. کسانی که پیشروان این کار بودند - امثال فروغی و دیگران - ارتباطات سیاسی و خارجی و تلاش‌هایشان مشخص است. امروز هم آدم قرائن و شواهدی را مشاهده می‌کند که کسانی می‌خواهند درست نقطه مقابل ما - که فلسفه را یک امر کاملاً خواصی قرار داده‌ایم - حجم‌های قوی فلسفی را بیاورند. برخلاف یک فقیه که مثلاً می‌نشیند مسئله می‌گوید، اصلاً بروز و ترشح فلسفه از درون انسان به بیرون است؛ این تربیت حوزه‌های علمیه‌ی ما بوده؛ اما آن‌ها بعکس، فلسفه را در سطوح مختلف ترویج کردند.

توجه به کلام و فلسفه و عرفان

به نظر من بین فلسفه و کلام هم نباید دعوا قائل شد. مهم‌ترین کتاب کلامی ما را يك فیلسوف - یعنی خواجه نصیر - نوشته؛ اما در واقع فلسفه است. ما باید این‌ها را به همدیگر نزدیک کنیم؛ هیچ مانعی ندارد. فلسفه و کلام و عرفان وجوه تفرافی دارند، وجوه اشتراکی هم دارند؛ ما باید این‌ها را به عنوان علوم عقلی - همین تعبیری که آقایان داشتند و کاملاً تعبیر خوبی است - یا به يك معنا حکمت، که شامل همه این‌ها بشود، مورد توجه قرار دهیم و دنبال کنیم.

تشکیل باشگاه فلسفی

انجمن فلسفه‌ای هم که جناب آقای «فیاضی» گفتند، فکر بسیار خوب و درستی است. البته چند سال قبل من شبیه این حرف را با بعضی از دوستان در قم مطرح کردم و گفتم يك باشگاه فلسفی یا باشگاه فلسفه‌گرایان تشکیل شود؛ الان هم عرض می‌کنم که خوب است انجمن فلسفه اسلامی یا انجمن حکمت اسلامی تشکیل شود. این جزو طرح‌های بسیار مفید است. بنای خوبی به وجود آید یا از بناهایی که وجود دارد، تصرف شود و برای این کار تجهیز گردد. سالن سخنرانی ایجاد کنند، محل درس بگذارند و میزگرد تشکیل دهند. نهضت آزاداندیشی‌ای که مطرح شد و بعضی از آقایان هم استقبال کردند، یکی از بهترین جاهایش همین جاست. افراد بنشینند نظرات و حرفها و استدلال‌های خود را بگویند؛ اساتید فرصت پیدا کنند و بیایند شاگردان فلسفی خود را ببینند؛ ببینند اینهایی که طبقه دوم آنها هستند، چه کسانی‌اند. ... نکته دیگری که مطرح شد و درست بود، مسأله جذب امکانات کشوری برای فلسفه حوزه است.

فلسفه برای کودکان

یکی از رشته‌های تألیف و کار فلسفی، نوشتن فلسفه برای کودکان است. کتابهای فلسفی متعددی برای کودکان نوشته‌اند و ذهن آنان را از اول با مبانی فلسفی‌ای که امروز موردپسند لیبرال دمکراسی است، آشنا می‌کنند. یقیناً در نظام شوروی سابق و دیگر نظام‌های مارکسیستی اگر دستگاه فلسفه برای کودکان و جوانان بود، چیزی بود که مثلاً به فلسفه‌ی علمی «مارکس» منتهی شود. ما از این کار غفلت داریم. من به دوستانی که در بنیاد ملاصدرا مشغول کار هستند، سفارش کردم، گفتم بنشینید برای جوانان و کودکان کتاب بنویسید. این کاری است که قم می‌تواند بر آن همت بگمارد. بنابراین از جمله کارهای بسیار لازم، بسط فلسفه است؛ البته با مبانی مستحکم و ادبیات خوب و جذاب.

(در جمع گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم (1382,10,29)

فلسفه از دبستان

امروز در دنیا به زبان کودکی به کودکان فلسفه می‌آموزند؛ یعنی چیزی که از نظر بعضی از طراحان کشور ما بی‌معنی است؛ فکر می‌کنند فلسفه مخصوص آدم‌های ریش و سبیل‌دار و کسانی است که يك سنی از آن‌ها گذشته باشد. نگاه مدرن به مسائل حیات، امروز پیشروان علمی دنیا را به اینجا رسانده که باید فلسفه را از دوره دبستان به کودکان تعلیم داد.

(دیدار با معلمان سراسر کشور (1385,02,12)

ما فکر به میدان آوردیم

چه فقه، چه فلسفه، را باید یاد گرفت. باید انسان بتواند در میدان چالش‌های فکری امروز دنیا سینه سپر کند. امروز دنیا، دنیای تعارض فلسفه‌ها و فکرهاست. یکی از دلایلی که انقلاب اسلامی توانسته است در مقابل کارشکنی‌های غرب ایستادگی کند... همین است؛ ما فکر به میدان آوردیم؛ ما مثل يك کودتا عمل نکردیم. امروز تفکرات اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی، تفکرات سیاسی و اجتماعی غرب را به طور جد به چالش کشیده است.

(دیدار با روحانیون (1385,08,17)

فلسفه نباشد، علم هم نیست!

پایه علم هم بر فلسفه است؛ فلسفه نباشد، علم وجود ندارد. اگر استنتاج فلسفی نباشد، اصلاً علم می‌شود بی‌معنا. تولید فکر خیلی مهم است. البته تولید فکر از تولید علم دشوارتر است. متفکرین و نخبگان فکری در معرض آسیب‌هایی هستند که نخبگان علمی کمتر در معرض آن آسیب‌ها قرار می‌گیرند. بنابراین کار، کار دشواری است؛ اما بسیار مهم است.

خوب، فلسفه مال ماست؛ مهد فلسفه، کشور ماست. آنچه که در کشور ما به نام فلسفه وجود دارد، به عنوان فلسفه و به معنای فلسفه بسیار نزدیکتر است تا آنچه که در اختیار غربی‌هاست، که امروز فلسفه آنها سر و صدایش دنیا را پر کرده. خوب، کار کنند. حوزه‌های ما مرکز فلسفه است؛ پرورش‌یافتگان حوزه‌ها، اساتید بزرگ فلسفه هستند؛ در دانشگاه‌ها هم خوشبختانه این معنا رسوخ پیدا کرده؛ بنابراین در زمینه‌ی تولید فکر - که منبعث از نگاه فلسفی است - باید کار شود.

اجتهاد مخصوص فقه نیست

این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد.

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه‌نو لازم است

که دارد مثل سیل در دنیا مطرح می‌شود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخ‌هایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون می‌دهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمی‌تواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطی سریع در اختیار همه هست. شما می‌توانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند.

پرچم فلسفه در دست حوزه باشد

یک مسئله، مسئله درس فلسفه و رشته فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته فقه مسئولیتی دارد، فلسفه هم مسئولیت‌های بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرنه که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیت‌های لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است. (دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم (29,07, 1389)

تشکیل مدارس تخصصی

دیگر علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و رجال و غیرها، باید مورد اهتمامی کامل و در متن اصلی برنامه‌های حوزه باشد و برای آنها مدارس تخصصی تشکیل گردد، تا این علوم که حوزه علمیه زادگاه و پرورشگاه آن است، از مهد خود بیگانه نگردد و در آنها، حوزه به بیرون از خود نیازمند نشود. (پیام به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (1371,08,24)

تجلیل از حکمت متعالیه و ملاصدرا

از تشکیل این مجمع بزرگ علمی و فکری که بر گرد اندیشه و شخصیت فیلسوف نامدار ایرانی، حکیم صدرالمتألهین شیرازی فراهم آمده، احساس افتخار و مسرت می‌کنم و خدای سبحان را سپاس می‌گویم. اگرچه دانسته‌های دنیای غرب و حتی بخش‌هایی از دنیای اسلام از این شخصیت کم‌نظیر چندان وسیع نیست، ولی حوزه‌های فلسفی ایران لااقل در سه قرن اخیر یعنی تقریباً از صد سال پس از تألیف کتاب اسفار تاکنون یکسره از آراء فلسفی صدرالمتألهین تغذیه شده و کتابها و آراء مهم او که بسیاری از آنها حداقل در قالب استدلالی و عقلانی‌اش از ابتکارات اوست محور درس و تحقیق و شرح و تنقیح بوده است. از طرفه‌های زمانه این است که صدرالمتألهین، هم بیشترین پیروان و منتحلان فلسفی و هم بیشترین منتقدان و مخالفان را در مدت چهار قرن گذشته داشته است. در این مدت بیشترین مشعلداران فلسفه الهی در ایران، دنباله روان و شارحان فلسفه‌ای بشمار می‌روند که او با نبوغ و ابتکار خود همچون ناسخ شیوه‌های معروف مشایی و اشراقی، و مشتمل بر همه برجستگی‌های آن، بنیان نهاد و مبانی آن را در هزاران صفحه با تقریر رسا و پرجاذبه‌ی خویش، تبیین کرد. و باز در همین مدت کسان زیادی از منتحلان عقاید او در ابواب وجود و الهیات خاص و معاد و غیره، به همان سرنوشتی دچار شدند که وی در دوران زندگی‌اش آن را به تلخی آزموده و موطن مألوف را بخاطر آن ترک کرد. ...

فاخرترین عناصر معرفت در حکمت صدرا

مکتب فلسفی صدرالمتألهین همچون شخصیت و زندگی خود او، مجموعه در هم تنیده و به وحدت رسیده چند عنصر گرانبها است. در فلسفه او از فاخرترین عناصر معرفت یعنی عقل منطقی، و شهود عرفانی، و وحی قرآنی، در کنار هم بهره گرفته شده، و در ترکیب شخصیت او تحقیق و تأمل برهانی، و ذوق و مکاشفه عرفانی، و تعبد و تدین و زهد و انس با کتاب و سنت، همه باهم دخیل گشته، و در عمر علمی پنجده‌ساله او رحله‌های تحصیلی به مراکز علمی روزگار، با مهاجرت به کھک قم برای عزلت و انزوا، و با هفت نوبت پیاده احرامی حج شدن، همراه گردیده است. همان‌گونه که فلسفه صدرایی که خود او به حق آن را حکمت متعالیه نامیده در هنگام پیدایش خود، نقطه اوج فلسفه اسلامی تا زمان او و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مشککان و فلسفه‌ستیزان دورانهای میانه‌ی اسلامی بوده است، امروزه پس از بهره‌گیری چهار صدساله از تنقیح و تحقیق برجستگان علوم عقلی، و نقد و تبیین و تکمیل در حوزه‌های فلسفه، و ورز یافتن با دست توانای فلاسفه نامدار حوزه‌های علمی به‌ویژه در اصفهان و تهران و خراسان، نه تنها استحکام بلکه شادابی و سرزندگی مضاعفی گرفته و می‌تواند در جایگاه شایسته خود در بنای فرهنگ و تمدن، بایستد و چون خورشیدی در ذهن انسانها بدرخشد و فضای ذهنی را تابناک سازد.

مکتب فلسفی صدرالمتألهین همچون همه فلسفه‌ها در محدوده ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه انسانها و جامعه‌ها است. همواره همه بشریت به یک چهارچوب و استخوان‌بندی متقن عقلانی برای فهم و تفسیر هستی نیازمندند. هیچ فرهنگ و تمدنی بدون چنین پایه مستحکم و قابل قبولی نمی‌تواند بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه روحی برساند و زندگی او را از هدفی متعالی برخوردار سازد. و چنین است که به گمان ما فلسفه اسلامی به‌ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار

می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.

دوره با برکت فلسفه اسلامی

ما ایرانیان بیش از همه به این فلسفه الهی و امدار و بیش از همه در برابر آن مکلفیم. دوران ما با دمیدن خورشیدی چون امام خمینی که یگانه دین و فلسفه و سیاست و خود یکی از صاحب‌نظران برجسته در حکمت متعالیه بود، و نیز با حوزه درسی و تحقیقی پربرکت حکیم علامه طباطبایی که استاد یگانه مبانی ملاًصدرا در طول سی سال در حوزه قم به شمار می‌رفت، و تلاش تلامذه و هم‌دوره‌های آنان، بی‌شک دوره با برکتی برای فلسفه الهی است.

(پیام به کنگره بزرگداشت صدر المتألهین (1378,03,01)